چشم اندازی از سرودهای سرخپوستان

ترابی، ضیاءالدین

سرخپوستان ساکنان اصلی آمریکا که قرنها پیش از هجوم‏ استعمارگران در این سرزمین زندگی می‏کردند،دارای تمدن‏ بزرگی بودند و فرهنگ و هنری که ریشه در آداب و سنن کهن‏ آنان دارد.در حقیقت سروده‏های سرخپوستی،بومی سروده‏های‏ آمریکا را نشان می‏دهد و ریشهء ادبیات سنتی آنان را باید در همین سروده‏های بومی سرخپوستان جست‏وجو کرد.از سوی‏ دیگر،هنر سرخپوستان-و از جمله سروده‏هایشان-ریشه در ژرفنای‏ باورهای دینی و مذهبی آنان دارد و هنر در نزد سرخپوستان نوعی‏ آیین مذهبی است.به همین دلیل،در جامعهء سرخپوستی نوعی‏ آیین مذهبی است.به همین دلیل،در جامعهء سرخپوستی نه تنها شعر و سرود نقش ویژه و رسالت خاصی دارد،بلکه امری«آن‏ جهانی»و مقدّس به شمار می‏رود.

ارزش و اهمیت این سرودها،و نیز سایر آثار هنری‏ سرخپوستان،در نحوهء برخورد هنرمند با خویشتن،انسان و جامعهء پیرامونش است.گرچه زبان و محتوای همهء این سرودها چندان‏ روشن و آشکار نیست،امّا اکثر آنها شعرهای ناب عاطفی است‏ که همانند شعرهای کلاسیک ژاپن و شعرهای مدرن فرانسوی‏ منعکس‏کنندهء موضوع و احساسی خاصی است.اغلب این سرودها مبیّن پذیرش دو جانبهء خود و دیگران است که به تعریف و توجیه‏ هستی و نجهان می‏انجامد.انگیزهء سرایش این سرودها،واقعیت‏ بخشیدن به هویت خود و زندگی پیرامونی است.چشم‏اندازهای‏ پیرامونی مانند جانوران،گیاهان و سایر پدیده‏های طبیعی، الهام بخش شاعر در این سرودهاست که موجب ثبات موقعیت‏ آنان و گردش منظم چرخهء زندگیشان می‏گردد.

سرودن شعر یا ترانه در سنّت سرخپوستان چیزی شبیه به‏ تمرکز حواس و آیین یوگا در فرهنگ هند و خاور دور است و در نهایت،مثل هر هنر والایی در پی فرا بردن ارزشهای هستی است.

برای آشنایی بیشتر با فرهنگ گستردهء سرخپوستان، سرودهایی از قبایل مختلف مانند«چیپ پوا»،«نتون سیوکس»، «اتو»،«ماندان و هیداستا»،«پاونی»،«منومنی»،«پاپاگو» و«یویمن ویاگویی»انتخاب شده که برگردان آن از نظرتان‏ می‏گذرد.

آسمانها با من همراهی می‏کنند.

\*\*

در آسمانها

صدا چون خش خش درختان است.

\*\*

بهار و تابستان را

حس می‏کنم

وقتی که چشمهایم

روی چمن می‏لغزد

و صداهای دهکده

فروکش می‏کند

\*\*

@سرودهای پایکوبی

در کوهساران صدای باد.

\*\*

می‏جنگد با تو

وطنم

با شاخهای درهم

\*\*

تکان می‏خورد

پرهای سپید نرم

زیر آفتاب.

و در سر تا سر کرانه‏های زمین

ستارهء سحر گاهی بر دمیده.

از کوهها می‏گذرم،

به سوی روشنایی دریا.

در دور دستهای غربی،کوه سفید

زیبا ایستاده

با قوسهای سپید نورانی

که تا زمین خم می‏شوند.

\*\*

@سرودهای عاشقانه

گریه نکن

نمی‏خواهم بمیرم.

\*\*

آه

من فکر نمی‏کنم

آه فکر نمی‏کنم

یافته‏ام

عشقم را

آه

فکر می‏کنم که چنین است

\*\*

مردی فقیر ترانه‏هایش را به دست می‏گیرد

و می‏پاشد

به جایی که آفتاب غروب می‏کند

به بین«کواکا»

به سویشان برو

و آنها را در دستانت بگیر

و بگذارشان

زیر آفتاب غروب.

\*\*

@سرود رقص ارواح

به من التفات کرده است

ستارهء زرد؛

افزون بر این

به من

پرهای زرد پایدار

بخشیده است

این ستارهء زرد.

\*\*

@سرود مرگ

فرمان مرگ.

می‏بینم

فرمان مرگ را

پیش پیکرم.

\*\*

@سرود رؤیای تندر

گاهی دلم برای خودم می‏سوزد

گاهی که باد

می‏بردم

در آسمان سراسر.

@سرود بهاری

بهار می‏شکفد

می‏توانم

عطر عفلهایی را

که هنگام رقص

استفاده می‏شوند

استشمام کنم.

\*\*

@سرودهای جنگ

پنداشتم

که گرگم

ولی چیزی نخورده‏ام

از ایستادن خسته‏ام

پنداشتم

که گرگم

امّا جغدها

فریاد می‏زنند

و من

شب را فراروی می‏دهم

\*\*

صدا ای روزگاران

بر چمنزار.

سرگرم بازی‏اند

گاهی که می‏آیند

این مردان.

@سرود آرایش جنگ

می‏ایستم

وسط زمین

نگاه کن،

می‏ایستم

وسط باد

نگاه کن،

منبع جادو!

پی می‏ایستم

وسط باد

می‏ایستم.

\*\*

@سرودهای پس از جنگ

وقتی جوانان گذشتند

به دنبالش می‏گشتم

در شگفتم

که او رفته است.

این چیزی است

که نمی‏توانم با آن کنار بیایم.

جغدها بر سرم جیغ می‏کشند

این چیزی است

که در زندگی‏ام می‏شنوم.

گرگها بر سرم فریاد می‏زنند

گرگها بر سرم فریاد می‏زنند

این چیزی است

که در زندگی‏ام می‏شنوم.

\*\*

پیر مردان می‏گویند

تنها زمین

پایدار است

حق با آنهاست.

\*\*

@سرود پیر زنی در سرما

بی‏هیچ حرفی،

بی‏هیچ حرفی،

برف می‏بارد

و انگار

که باد

وارونه می‏وزد.

\*\*

@سرود زادگاه

حشرهء آبی

سایه‏های غروب را

به سوی خود می‏کشد.

در«کوکوری»دختر جوانی است

که نامش«هیسوسیتا»ست

دختر زیبایی که

چشمانش چون ستاره است

چشمان زیبایش

چون گردش ستاره است

از جغد خواستند

تا هر آنچه می‏داند بکند.

فقط فریاد زد

و از ستارهء بامدادی گفت

و باز فریاد زد

از سپیده دمان گفت.

بوته‏ای

زیر درخت نشسته

و آواز می‏خواند.

گوزنی

به گل می‏نگرد.

\*\*

@سرود بهبودی

خورشید طلوع می‏کند

در هر کران،رنگین کمانی خفته است

و کنار رنگین کمانها،بچه‏های شیر.

آسمان سرخ است،

همین.

ماه می‏میرد

در هر کران خیررانی برای ساختن

کمان

و کنار خیزرانها بچه گربه‏های وحشی

با اعتماد قدم می‏زنند

همین.

خورشید به آرامی غروب می‏کند

غروبش آرامتر است

آفتاب که برود

خفاشهای سیاه هجوم خواهند آورد.

همین.

فرزندان روح در خاکند

پس و پیش می‏روند

نقش بازی می‏کنند

در میان کاکل پرهای سفید کرانه

همین.

در شب طولانی،

قلبم بیرون خواهد رفت

چابک

و سیاهی

به سویم خواهد آمد.

در شب طولانی

قلبم بیرون خواهد رفت.